

آزاد اندیشی در اثبات وجود خدا-استاد وطندوست

پرسش از چرایی بحث از خدا

نخستین پرسشی که ذهن انسان آزاد اندیش را به خود مشغول می‌دارد و او را بر کنکاش و جستجوی حقیقت هستی وا می‌دارد، این است که چرا باید در پی شناخت خدا برآییم؟! آیا عقل انسانی باید دنبال چنین کاری باشد؛ اگر به دنبال شناخت چنین حقیقتی نباشیم چه آسیب‌هایی را در پی دارد؟ در پاسخ به این پرسش می‌بایست به اصل روشنی توجه پیدا نمود که بشر در همه علوم و حتی در زندگی روزمره خود از آن بهره می‌برد، آن اصل از قرار زیر است:

* اصل علت:

انسان آزاد اندیش با رجوع به درون خویشتن، می‌یابد که برای او دانستن از ندانستن بهتر است. اینکه انسان دانستنی‌های خود را بیشتر نماید و از نادانی بگریزد، از اصولی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند. روی آوردن بشر به سوی علوم گوناگون در طول تاریخ و تلاش برای پرده برداشتن از رازهای نهان هستی، این حقیقت را آشکار می‌سازد که برای هر پدیده‌ای علتی وجود دارد که در سایه آن پدید آمده است. از آنجا که این اصل زیربنای همه علوم بشری است، نپذیرفتن آن از سوی انسان آزاد اندیش برابر با ویران ساختن همه علوم خواهد بود! بر اساس همین اصل است که حس کنجکاوی انسان، او را برمی‌انگیزاند تا با دیدن هر پدیده‌ای نخست از علت به وجودآورنده آن پرسش نماید. جهان هستی با همه گستره‌ای که دارد، بزرگترین پدیده‌ای است که دیدگان بشر از آغاز تولد، آن را می‌نگرد و به دنبال آن پرسش از علت و به وجودآورنده آن ذهن انسان آزاد اندیش را به خود مشغول می‌سازد. به راستی این جهان نیز بسان سایر پدیده‌هایی که اجزای آن را تشکیل می‌دهند خود باید پدیدآورنده‌ای داشته باشد. مگر می‌شود برای پی بردن به علت موجوداتی که در جهان هستی یافته‌اند، پرسشهای گوناگونی مطرح گردد و در همین راستا علوم گوناگون پدید آید ولی از علت جهان هستی، غفلت گردد!

نتیجه اینکه پاسخ به پرسش نخستین، در واقع به پاسخ از پدیدآورنده جهان هستی بازمی‌گردد که خود می‌تواند علم تازه‌ای را برای بشر به وجود آورد. همان‌گونه که پرسش از علت به وجود آورنده سایر پدیده‌ها سبب پیدایش علوم گوناگون گردیده است. اگر کنکاش و جستجو درباره پاسخ این پرسش، بیهوده باشد باید بساط همه علوم بشری که در سایه چنین پرسشهایی به وجود آمده‌اند برچیده شود! یعنی اهمیت پاسخ به این پرسش اگر نگوئیم بالاتر از دیگر پرسش‌هاست، می‌توان گفت با آنها برابر است.

اشارت

از همین جا روشن می‌شود که برای پاسخ به چرایی بحث از خدا نیازی نیست تا به پاسخهایی مانند «وجوب شکر منعم» و «دفع ضرر محتمل» رو بیاوریم. اگر چه پاسخ دوم، یعنی دفع ضرر محتمل، اصل عقلی پذیرفته شده‌ای است که همه عقلا بر آن اتفاق نظر دارند. ولی این پاسخ بیش از آنکه از فطرت خداجویی انسان پرده بردارد، ناخواسته خدا را بسان موجودی نشان می‌دهد که اگر او را نپذیریم به سختی‌هایی گرفتار خواهیم شد که از

سوی او ما را نشانه رفته است. البته اگر تبیین شود که سختی‌هایی که به دنبال نپذیرفتن خدا در ما به وجود می‌آید از سوی او نبوده بلکه از سوی خود ماست، قابل توجیه خواهد بود، که البته نیازمند بیان مقدماتی است که انسان آزاد اندیش را از سیر منطقی بحث دور می‌کند.

راههای اثبات پدیدآورنده هستی

پرسش دیگری که به دنبال پرسش نخستین، در ذهن انسان پدید می‌آید این است که چه راه‌هایی برای اثبات پدیدآورنده هستی وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش ضروری است تا هر انسانی با رجوع به درون خویش، از ابزارهایی که او را به شناخت می‌رساند، جستجو نماید. توضیح مطلب اینکه اگر به انسان گفته شود فلان چیز را جستجو کن، اقدام خردپسند آن است که نخست ابزار جستجو را شناخته و آن را فراهم آورد و سپس به جستجو پردازد. حقایق ناشناخته بشری که از آن به مجهولات تعبیر می‌گردد، همان گمشده انسان است که انسان از راهها و ابزار گوناگون در تلاش است تا پرده از رخسار آنها بزدايد. بر همین اساس در ادامه راههای گوناگون اثبات پدیدآورنده با تکیه بر ابزارهای گوناگون شناخت بررسی می‌گردد.

الف. حواس بیرونی (ابزار حس):

حواس پنجگانه، نخستین ابزاری که هر انسانی از آغاز تولد، در خود می‌یابد. این حس به وسیله اعضای از بدن انسان قرار دارند، به وجود می‌آیند از همین رو از آنها به حواس بیرونی تعبیر می‌شود. شناختی که با ابزار حواس در انسان پدید می‌آید، عبارت است از:

دیده‌ای که با آن دیدنی‌ها را می‌بیند، گوشی که با آن شنیدنی‌ها را می‌شنود، پوستی که با آن لمس‌شدنی‌ها را می‌یابد، زبانی که با آن چشیدنی‌ها را می‌چشد و دماغی که با آن بویدنی‌ها را می‌بوید.

روشن است که دامنه شناختی که از راه حواس به دست می‌آید محدود به موجوداتی است که از راه حس قابل شناخت هستند و اگر در جهان هستی، موجودات فراحسی وجود داشته باشند ابزار حس توانایی شناخت آنها را نخواهد داشت!

ب. حواس درونی:

1. ابزار عقل: افزون بر حواس بیرونی، انسان با رجوع به درون خویش، به وجود ابزار دیگری به نام عقل پی می‌برد که در فارسی از آن به خرد تعبیر می‌گردد. این ابزار برخلاف حواس ظاهری که تنها کار دریافت محسوسات را در اثر کنش و واکنش میان حس و محسوس انجام می‌داد، به تطبیق، تحلیل و انتاج یافته‌های حواس می‌پردازد. روشن است که هیچ یک از اعضای بدن انسان در این سه ویژگی دخالتی ندارند، افزون بر این ویژگی دیگری که در یافته‌هایی حسی وجود دارد، انطباق نیافتن آن بر بیش از یک مصداق است، به عنوان نمونه اگر چشم انسان چیزی را در خارج مشاهده نماید، آنچه که مشاهده شده است جز یکی بیش نیست، از این رو نمی‌توان برای آن مصادیق گوناگونی در نظر گرفت ولی ما در درون خودمان ادراکاتی می‌یابیم که بر بیش از یک مصداق انطباق می‌یابد به تعبیر منطقی کلی هستند، حال آنکه ابزاری که به شناخت چنین ادراکاتی

می‌رسد، نمی‌تواند حس باشد پس ابزار دیگری وجود دارد که از آن به عقل یا خرد تعبیر می‌گردد. نتیجه این که با اندکی ژرف‌نگری از تفاوت در ادراکات می‌توان به تفاوت در ابزار شناخت پی برد.

2. ابزار دل: با دقت نظر در شناختهایی که به وسیله حواس و عقل دریافت می‌شود، این نتیجه به دست می‌آید که همه آنها از جنس مفاهیم و تصورات ذهنی است، یعنی شناختهای جزئی (شناخت حسی) و شناختهای کلی (شناخت عقلی) همه از راه ذهن برای انسان حاصل می‌شوند. ولی انسان با رجوع به درون خویش ادراکاتی را در خود می‌یابد که از جنس تصورات ذهنی نیستند، به همین دلیل تصور ذهنی از آنها ندارد ولی در درون خویش دریافتی از آنها دارد. مانند شادی، غم، دوست داشتن و ... اگر از انسان پرسند شادی و غم چه شکلی اند نمی‌تواند برای آن تصویر ذهنی بسازد ولی باز آنها را در خود می‌یابد. ادراکاتی از این سنخ از راه ابزار دل به دست می‌آید.

از شناختهایی که از راه حس و عقل به دست می‌آید در علم منطق به شناخت حصولی و از شناختهایی که با ابزار دل دریافت می‌شود به شناخت حضوری تعبیر می‌کنند.

راههای اثبات پدیدآورنده هستی

با نظر به ابزارهای سه‌گانه شناخت، که همه انسانها در علوم گوناگون برای شناخت پدیده‌ها و علت پیدایش آنها از آنها بهره‌مند می‌شوند، می‌توان به راههای گوناگون اثبات علت یک پدیده پی برد. جهان هستی به عنوان یک پدیده از این مساله جدا نیست. از این رو انسان آزاد اندیش می‌تواند در اثبات علت هستی‌بخش جهان، از این راهها بهره‌مند گردد.

راه نخست: راه حس و تجربه + عقل

بسیاری از شناختهایی که در زندگی هر انسانی برای او حاصل می‌گردد، از راه جهان طبیعتی است که به وسیله حواس ظاهری به دست می‌آید. مساله شناخت پدیدآورنده هستی نیز از این امر مستثنا نیست. برای توضیح چگونگی بهره‌مندی از این روش، می‌توان از روش شناخت اجزای جهان طبیعت در علوم تجربی استفاده نمود: روش‌شناسی یافته‌های علوم تجربی بر اصولی چند استوار است:

1. مشاهده مستقیم مشاهده‌گر که از راه ارتباط حواس با محسوسات به دست می‌آید.
2. تحلیل و تجزیه داده‌های حسی که در راستای پی بردن به علت پیدایش پدیده انجام می‌شود.
3. رسیدن به گزاره‌ای کلی مبنی بر اینکه هر جا فلان علت پدید آید فلان معلول به دنبال آن پدید خواهد آمد. مانند اینکه آزمایشگر با آزمایش برخی از فلزات مانند آهن و مس درمی‌یابد که این دو فلز به دلیل چینش خاص مولکولهای آنها، جریان الکتریسیته را از خود عبور می‌دهند. در ادامه به این گزاره کلی می‌رسد که هر فلزی آهن یا مس، با چینش مولکولی خاص، در هر زمان و مکانی یافت شود، رسانا خواهند بود.

با نگاهی گذرا در مراحل و اصول دریافت‌های تجربی، این نکته روشن می‌گردد که ابزار حس و تجربه بدون بهره‌مندی از اصل علیت که یک اصل عقلی است نمی‌تواند به گزاره‌های کلی دست یابد و آن را به صورت قانون علمی در بیاورد. پس اینکه کسی گمان کند در دریافت‌های حسی و تجربی علوم بشری، عقل نقشی ایفا نمی‌کند، انگاره‌ای بیش نیست! نهایت سخن آن است که حس و تجربه در این روش زمینه رسیدن عقل به گزاره کلی را فراهم می‌سازند، به گونه‌ای که اگر ابزار حس و تجربه در میان نباشد دانشمندان علوم تجربی به گزاره‌های کلی که از آنها به قانون تعبیر می‌شود، دست نخواهند یافت.

اشارت: پاسخ به پرسش مهم

پرسش مهمی که به دنبال تبیین ابزار شناخت و جایگاه آنها در فرآیند رسیدن به شناخت، مطرح می‌گردد این است که آیا می‌توان تنها با بهره گرفتن از روش حس و تجربه به همه حقایقی که در جهان هست، دست یافت؟! در پاسخ به این پرسش بازخوانی سخنان پیشین در تبیین جایگاه ابزار حس و تجربه، این حقیقت را آشکار می‌سازد که دامنه شناخت‌های حسی و تجربی، تنها موجودات جزئی محسوس (یعنی تک مصداقی هستند) را در برمی‌گیرد. به دیگر سخن، ابزار حس و تجربه تا زمانی می‌تواند تجربه‌گر و آزمایشگر را به شناخت برساند که ارتباط حسی با پدیده مورد نظر پیدا نموده باشد به گونه‌ای که اگر این ارتباط قطع گردد، شناختی هم در کار نخواهد بود! از این رو همه شناخت‌هایی که حس و تجربه به دست می‌دهد جزئی و تک مصداقی می‌باشند. ممکن است به دنبال این سخن، پرسش از چرایی وجود قوانین علمی که گزاره‌هایی کلی‌اند، مطرح گردد. پاسخ این پرسش این است که اندیشه بشر با استفاده از ابزار حس و تجربه به شناخت امور جزئی می‌رسد و زمینه را برای ادراک عقلی که شناخت کلی به دست می‌دهد، آماده می‌سازد و سرانجام قانون علمی یا گزاره کلی به دست می‌آید؛ یعنی اگر شناخت عقلی که با استفاده از ابزار عقل به دست می‌آید به شناخت‌های تجربی حسی ضمیمه نگردد، قانون یا گزاره کلی پدید نخواهد آمد!

برخی با غفلت از این تحلیل معرفت‌شناختی، تلاش نموده‌اند تا با استفاده از فرضیه‌های علمی به نفی وجود حقیقت هستی یا اصل علیت پردازند. از جمله این فرضیه‌ها، یافته‌های فیزیک کوانتوم است که سبب شده است برخی با پذیرش آن، به انکار اصل علیت پردازند و از این رهگذر وجود حقیقت هستی را انکار نمایند.

استدلال عقلی بر اثبات وجود خدا

مقدمه

در پژوهش‌های تجربی، آزمایشگر به دنبال پرسش از چیستی عوامل پیدایش یک پدیده است. جهان طبیعت که فراروی دیدگان بشر است چیزی جز مجموعه موجودات طبیعی و مادی نیستند. یعنی این چنین نیست که جهان ماده و طبیعت چیزی جدای از موجودات مادی باشند بلکه جهان طبیعت، مفهومی است که از کنار هم قرار دادن پدیده‌های مادی، در ذهن بشر به وجود می‌آید. یعنی جهان جدای از مجموعه موجودات آن و موجودات نیز جدای از جهان نیستند. در واقع در اینجا دو چیز وجود ندارد که کنار هم قرار گرفته باشند بلکه میان جهان

طبیعت و موجوداتی که در آن هستند وحدت برقرار است. از این رو پرسش از چیستی عوامل پیدایش یک پدیده را می‌توان در مورد جهان طبیعت نیز مطرح ساخت.

البته شایان ذکر است که عملکرد جهان به صورت سیستمی می‌باشد؛ یعنی میان اجزاء جهان که همان موجودات هستند ارتباط متقابل وجود دارد و موجودات جهان هستی روی همدیگر تاثیر و تاثر متقابل دارند. دقیقا مانند ارگانیزم بدن انسان، که میان اعضای بدن تاثیر و تاثر متقابل وجود دارد. از همین رو نمی‌توان علت مجموع جهان را برابر با علت تک تک اجزاء و موجودات جهان دانست!

استدلال

انسان آزاد اندیش در پاسخ به پرسش چیستی علت جهان، از چارچوبهای زیر نمی‌تواند بیرون رود:

1. علت پیدایش جهان طبیعت درون آن است.

2. علت پیدایش جهان طبیعت بیرون آن است.

در فرض نخست یا همه جهان طبیعت، علت پیدایش خود است یا برخی از اجزای جهان طبیعت. اگر همه جهان طبیعت علت پیدایش خود باشد، لازم می‌آید که چیزی پیش از اینکه وجود داشته باشد، پدید آمده باشد در حالی که هر چیزی پیش از به وجود آمدن خود «نیست» چیزی که «نیست» است چگونه می‌تواند به خود «هستی» دهد. به دیگر سخن براساس این فرض لازم می‌آید یک چیز هم علت خود باشد هم معلول خود. براساس این فرض تناقض آشکاری به وجود می‌آید از این محذور عقلی با اصطلاح «دور» تعبیر می‌گردد. در مورد بخش دوم فرض نخست (برخی از اجزای جهان طبیعت، علت جهان باشد) نیز افزون بر اشکال دور، لازم می‌آید که «وجود علت» از «وجود معلول» ضعیف‌تر باشد؛ زیرا جزء یک چیز، از لحاظ وجودی، ضعیف‌تر از کل آن می‌باشد.

در فرض دوم (علت پیدایش جهان طبیعت بیرون آن باشد) یا این علت از جنس موجودات جهان طبیعت است یعنی موجودی مادی است یا از جنس موجودات جهان طبیعت نیست یعنی موجودی غیر مادی است. (زیرا علت یا مادی است یا غیر مادی و تقسیم علت به این دو فرض از نگاه عقل حالت سوم ندارد) اگر علت بیرونی پدیدآورنده هستی، از جنس موجودات جهان طبیعت باشد، در این صورت درون مجموعه جهان طبیعت خواهد بود و سخن به فرض نخست بازمی‌گردد که پیش از این بطلان آن آشکار گردید. اگر علت بیرونی پدیدآورنده هستی، از جنس موجودات جهان طبیعت نباشد، چون موجودات جهان طبیعت مادی‌اند علتی که بخواهد بیرون از آن باشد، غیرمادی خواهد بود.

تا این جا عقل به این مطلب رسیده است که جهان طبیعت بسان دیگر پدیده‌های مادی در پیدایش خود نیازمند علتی است که بیرون از آن باشد و به دیگر سخن، غیر مادی باشد.

عقل آزاد اندیش در این مرحله نمی‌ایستد و این پرسش را مطرح می‌سازد که علت بیرونی غیرمادی جهان طبیعت آیا خود نیازمند علت دیگری است یا بی‌نیاز از علت دیگر است؟! پاسخ بدین پرسش به سادگی پرسش

پیشین نیست. زیرا در اینجا با موجودی سرو کار داریم که از جنس موجودات این جهانی نیست! پرسش عقل در این مرحله در واقع به این پرسش بازمی‌گردد که ملاک و معیار نیازمندی یک پدیده به علت چیست؟ از آنجا که اصل علت در جهان هستی، اصلی فراگیر است و همه موجودات مادی و غیرمادی را در برمی‌گیرد (دقت شود که وجود موجود غیر مادی، در استدلال پیشین به عنوان علت بیرونی جهان طبیعت اثبات گردیده است) این پرسش در مورد موجود غیرمادی نیز مطرح می‌گردد. در تحلیل این پرسش، عقل با اندکی دقت درمی‌یابد که پاسخ در خود پرسش نهفته است آنجا که می‌گوید ملاک **نیازمندی** معلول (یعنی: موجود نیازمند) چیست؟ روشن است که ملاک نیازمندی معلول به علت، این است که ذات آن معلول، نیازمند است؛ یعنی خودش نمی‌تواند به خودش وجود دهد! «نیازمندی معلول به علت» یعنی معلول به خودی خود، معدوم است و در سایه غیر، وجود پیدا می‌کند!

در ادامه عقل چنین تحلیل می‌کند که اگر صفت «نیازمندی» سبب شده باشد تا موجودات در سایه غیر (علت) لباس هستی بر تن کنند. آن غیر نباید خود نیازمند باشد؛ زیرا نیازمندی صفتی است که هیچگاه از ذات معلول جدا نمی‌شود؛ دلیل این مطلب آن است که عبارت «نیازمندی» تعبیر دیگری از عبارت «معلول» است پس فرض «معلول بی نیاز» به فرض «معلولی که معلول نیست» باز می‌گردد و این تناقضی آشکار است! پس علتی می‌تواند «نیازمندی» را از «معلول» بردارد که خود «بی‌نیاز» باشد یعنی «معلول نباشد!» از همین جا وجود «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز» اثبات می‌گردد.

بیان این سخن به زبان اعداد چنین است که نیازمندی ذاتی که برابر با معلول بودن است مانند عدد صفر می‌باشد روشن است که اگر هزاران و بلکه میلیونها صفر کنار هم قرار بگیرند هیچگاه منجر به پیدایش عدد کمیت‌دار نخواهند شد! پس باید عددی در کنار صفرها قرار گیرد که «غیر صفر» باشد تا آن صفرها ارزش کمی پیدا کنند!

ویژگی‌های علت پدیدآورنده جهان (خدا)

پرسشی که در پی اثبات علت پدید آورنده جهان، در ذهن انسان آزاد اندیش شکل می‌گیرد این است که این حقیقت از چه صفات و ویژگی‌هایی برخوردار است؟ پاسخ به این پرسش از آنرو اهمیت دارد که زمینه را برای شناخت هر چه بهتر علت پدید آورنده جهان فراهم می‌سازد.

در تحلیل، تبیین و اثبات صفات حقیقت هستی یعنی «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز»، باید براساس نتایجی که در استدلال پیشین بر اثبات این حقیقت گفته شد، تکیه شود، تا بحث از سیر منطقی مناسب برخوردار باشد.

اگر در عنوان «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز» دقت شود، روشن می‌شود که این علت از وصف «بی‌نیازی» برخوردار است. پذیرش وصف «بی‌نیازی» برای علت پدید آورنده هستی، پیامدهای منطقی زیر را در پی دارد:

1. اگر موجودی در ذات خود یعنی اصل وجودش، بی‌نیاز باشد، یعنی در وجود و هستی مستقل از غیر است، چنین موجودی به دلیل بی‌نیاز بودن و معلول نبودن، محدود نبوده بلکه نامحدود خواهد بود. این مطلب از فرمول زیر استفاده می‌شود:

رابطه صفات کمالی با ذات خدا

نیازمندی = معلول بودن = محدود بودن

بی نیازی = معلول نبودن = محدود نبودن (نامحدود بودن)

پس نخستین ویژگی و صفتی که از موجود بی نیاز فهمیده می شود، وصف نامحدود بودن است.

**نتیجه ای که تاکنون از علت پدید آورنده ی جهان به دست آمده است: «علت بیرونی غیرمادی بی نیاز نامحدود»

2. هر موجودی که از لحاظ وجودی نامحدود باشد، جز یکی نخواهد بود. یعنی علت پدید آورنده جهان، یکتای هستی و یگانه ی هستی است. این مطلب از فرمول زیر استفاده می شود:

نامحدود = یکتا بودن

غیر نامحدود = غیر یکتا بودن ← به دلیل اینکه نفی در نفی برابر با اثبات است نتیجه چنین می شود:

محدود = تعدد

به زبان ریاضی:

اگر $x=y$ باشد آنگاه $x=-y$ خواهد بود و در نتیجه $(-x)$ برابر با $+x$ و $(-y)$ برابر با $+y$ خواهد بود!

در منطق تصورات از این معادله در بحث «نسب اربعه» و در منطق تصدیقات در بحث «عکس نقیض موافق موجب کلیه» بحث می شود.

منطق تصورات: اگر الف = ب باشد آنگاه غیر الف = غیر ب خواهد بود.

منطق تصدیقات: اگر گزاره «هر الفی ب است» صادق باشد، آنگاه گزاره «هر غیر ب غیر الف است» نیز صادق خواهد بود.

پس دومین وصفی که برای خداوند متعال ثابت می شود، صفت یکتا و یگانه بودن است.

**نتیجه ای که تاکنون از علت پدید آورنده ی جهان به دست آمده است: «علت بیرونی غیرمادی بی نیاز نامحدود یگانه»

3. تا کنون اثبات گردید که علت پدید آورنده ی جهان، بی نیاز، نامحدود و یگانه در ذات است. اگر موجودی در ذات نامحدود باشد و به دلیل نامحدود بودن یکتا و یگانه در ذات باشد، قطعاً چنین موجودی بسیط در ذات خواهد بود؛ زیرا در فرضی که بسیط نباشد یعنی مرکب باشد، باید دارای اجزاء باشد و هر چه که مرکب دارای اجزاء باشد، در پیدایش خود به اجزاء نیاز خواهد داشت و این سخنی است که با وصف بی نیازی که پیش از این اثبات گردیده است، ناسازگار است.

پس علت پدید آورنده جهان، بسیط است.

*نتیجه‌ای که تاکنون از علت پدید آورنده‌ی جهان به دست آمده است: «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط»

با توجه به این سخن که ذات پدیدآورنده جهان بسیط است، این نتیجه به دست می‌آید که هیچ‌گونه شائبه کثرت در ذات او راه ندارد؛ یعنی این گونه نیست که در ذات پدیدآورنده جهان، جهات گوناگونی راه داشته باشد و به اعتبار هر جهت صفتی به ذات او نسبت داده شود! توضیح مطلب از قرار زیر است:

در موجوداتی مانند انسان که کارهای گوناگونی از او صادر می‌شود، جهات مختلفی وجود دارد که به اعتبار هر یک از این جهات می‌توان صفت یا فعلی را به انسان نسبت داد. برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی زده می‌شود: انسانی را فرض می‌کنیم که در حال سخن گفتن، راه رفتن و نگاه کردن است. در این جا سه کار «راه رفتن»؛ «سخن گفتن» و «نگاه کردن» به او نسبت داده شده است. روشن است که برای نسبت دادن این سه کار به انسان سه جهت و حیثیت باید در او راه داشته باشد. این انسان از جهت اینکه پا دارد، راه می‌رود و از جهت اینکه زبان دارد، سخن می‌گوید و از جهت اینکه چشم دارد، نگاه می‌کند. پا، زبان و چشم سه عضوی است که سه جهت را در او به وجود آورده است و او به اعتبار این سه جهت، مرکب از سه جزء می‌باشد. چنین موجودی را مرکب می‌نامند. انسانی که مرکب از چنین اجزائی است برای انجام کارهای خود نیازمند این اجزا می‌باشد، از همین جاست که گفته‌اند جزء داشتن ملازم با نیازمندی می‌باشد.

نتیجه اینکه هر صفت کمالی که به ذات پدیدآورنده جهان، نسبت داده شود با گونه‌ای اعتبار عقلی همراه خواهد بود و کثرت صفات در موجود بسیط به کثرت مفهومی و ذهنی باز می‌گردد.

**** توجه به یک اصل معرفت‌شناختی در تحلیل صفات کمالی پدید آورنده جهان:**

در اثبات، تحلیل و تبیین صفات پدید آورنده جهان، بنا بر این اصل که او نامحدود و بی‌نیاز است، اصل عقلی دیگری آشکار می‌شود و آن اینکه پدیدآورنده بی‌نیاز نامحدود، باید هیچ نقصان و کمبودی را نداشته باشد؛ زیرا نقصان از محدودیت برمی‌خیزد و فرض اثبات شده‌ی پیشین این است که او نامحدود است و حال آنکه نقصان و کمبود برابر با محدود بودن است! این اصل عقلی به ما نشان می‌دهد که هرچه عنوان «کمال» را داشته باشد می‌توان به «بی‌نیاز نامحدود» نسبت داد و هرچه که عنوان «نقص» داشته باشد نمی‌توان به او نسبت داد! این اصل عقلی از فرمول زیر به دست می‌آید:

اگر نقص (نداری) = محدودیت باشد آنگاه عدم محدودیت = عدم نقص خواهد بود و به دلیل اینکه نفی در نفی برابر با اثبات است نتیجه چنین می‌شود ← نامحدود = کمال

نتیجه اینکه اگر پدیدآورنده هستی، بی‌نیاز نامحدود باشد باید هیچ نقص و کمبودی نداشته باشد یعنی «ندار» (نقصان) نباشد و اگر «ندار» نباشد نقیض آن یعنی «دار» (کمال) خواهد بود آن هم آن گونه‌ی دارایی که با هیچ «نداری» همراه نیست؛ از این سخن به «دارای مطلق» یا «کمال مطلق» تعبیر می‌شود.

*نتیجه‌ای که تاکنون از علت پدید آورنده‌ی جهان به دست آمده است: «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط کامل مطلق»

* نکته مهم در تحلیل و شناخت مفهوم «کمال» درباره پدید آورنده جهان:

مقدمه نخست (کمال مطلق و نسبی):

ممکن است برخی در شناخت مفهوم کمال، به خطا روند و چنین پندارند که هر چه که برای معلول عنوان «کمال» را دارد می‌تواند به علت او نیز نسبت داده شود. به عنوان نمونه دست داشتن برای نوع انسان کمال است ولی آیا این معنای از کمال برای علت پدید آورنده انسان نیز کمال می‌باشد؟! یا داشتن خرطوم بلند برای فیل کمال است آیا برای پدید آورنده جهان نیز می‌تواند کمال تلقی شود؟! اساساً معنای این سخن که گفته می‌شود «علت هستی‌بخش، همه کمالات معلول خود را داراست یا عطا کننده یک چیز نمی‌تواند خود فاقد آن باشد» چیست؟!

در پاسخ به این پرسش باید در مورد شناخت مفهوم کمال در مورد پدید آورنده جهان، دقت و تأمل شود. همان‌گونه که گفته شد «کمال» برابر با مفهوم «دارایی» و «نقص» نیز با برابر با مفهوم «نداری» است. ولی باید توجه داشت که عقل «دارایی» یا ویژگی‌های وجودی موجودات را دو گونه تحلیل می‌کند:

1. برخی از کمالات موجودات، اموری نسبی‌اند؛ یعنی نسبت به یک موجود، کمال به شمار می‌آیند در حالی که نسبت به موجود دیگر که در عرض یا در طول اوست، کمبود و نقص شمرده می‌شوند! دلیل این امر آن است که کمالات نسبی، کمالاتی هستند که تنها نیازهای مناسب و سازگار با ذات هر موجود را برطرف می‌کنند. مانند شاخ برای گوزن، که نیاز او را در دفاع از دشمن برطرف می‌کند. ولی اگر همین شاخ بر سر حیوانی مانند موش صحرائی گذاشته شود، به دلیل اینکه با نیازهای او سازگاری ندارد برای او نقص شمرده می‌شود! این گونه ویژگی‌های وجودی را کمالات نسبی می‌نامیم.

2. برخی دیگر از کمالات موجودات، اموری مطلق‌اند؛ یعنی نسبت به همه موجودات کمال به شمار می‌آیند. مانند اوصاف قدرت و حیات. هر موجودی نیازمند حیات و قدرت است تا به وسیله حیات، هستی یابد و به وسیله قدرت نیازمندیهای خود را برطرف نماید. روشن است که در کمالات این چنین، همه موجودات با همه مراتبی که دارند یکسان و برابرند. البته هر موجود متناسب با مرتبه وجودی خود از این کمالات بهره‌مند می‌شود مانند اینکه قدرت مورچه متناسب با مرتبه هستی خودش است و قدرت انسان نیز متناسب با مرتبه وجودی انسان می‌باشد. تنها تفاوتی که عقل میان این دو صفت کمالی می‌بیند، در شدت و ضعف است؛ یعنی قدرت انسان بیشتر و شدیدتر از قدرت مورچه است، ولی روشن است که هیچ‌گاه ضعیف بودن صفت قدرت در مورچه، به معنای نبود این صفت در او نیست!

نتیجه اینکه کمالات نسبی تنها در مورد موجودات محدود مطرح می‌شود؛ زیرا هر موجودی به دلیل معلول بودن حد و اندازه خاصی دارد که سبب می‌شود تا نیازهای متناسب با حد و اندازه خود داشته باشد. از این رو نمی‌توان کمالات نسبی را به موجودی که نامحدود است و حد و اندازه ندارد، نسبت داد! به دیگر سخن، کمالات نسبی به موجودات محدود، از آن جهت که حد و اندازه خاصی دارند، نسبت داده می‌شود.

پس در مورد صفات کمالی که به پدیدآورنده هستی نسبت داده می‌شود، عقل تنها کمالات مطلق را می‌پذیرد؛ زیرا پیش از این اثبات گردید که علت پدید آورنده جهان باید کامل مطلق باشد! همچنین باید توجه داشت که به دلیل نامحدود بودن ذات پدیدآورنده‌ی جهان، تنها کمالات مطلق را می‌توان به او نسبت داد که نامحدود باشند. مانند حیات نامحدود، قدرت نامحدود و ...

مقدمه دوم (تحلیل معناشناختی صفات کمالی):

در تبیین و اثبات صفات کمالی مطلق که تعریف آن در مقدمه نخست، گذشت، توجه بدین نکته اهمیت دارد که پیش از بحث مصداق‌شناسی و وجودشناسی این صفات، بایسته است تا نخست این صفات با رویکرد معناشناسانه مورد تحلیل قرار گیرند. در این مقدمه چگونگی تحلیل معناشناختی این صفات به شیوه عقلی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در رابطه با بررسی و فهم معانی واژگان، با دو مقام از بحث در ارتباط هستیم:

الف. مقام وضع ب. مقام استعمال.

الف. مقام وضع:

بی‌تردید هر واژه‌ای که بشر آن را در گفتگوهای روزمره به کار می‌گیرد، بر معنایی دلالت دارد. دلالت واژگان بر معانی آنها یا تابع اراده واضع مشخصی است که آن معنا را نخستین بار اعتبار نموده است یا تابع اراده متکلمی است که آن را در معنای خاص به کار می‌گیرد. اگر معنای واژه، تابع اراده واضع معین باشد از آن به «مقام وضع» تعبیر می‌شود.

ب. مقام استعمال:

مراد از مقام استعمال همان مقامی است که متکلم لفظ را در معنای مشخصی به کار می‌گیرد. اگر معنایی که متکلم واژه را در آن معنا به کار می‌گیرد، همان معنایی باشد که واژه برای آن وضع شده است، در این صورت این استعمال را حقیقی نامند و اگر معنایی که متکلم واژه را در آن معنا به کار می‌گیرد، غیر از معنایی باشد که واژه برای آن وضع شده است، در این صورت این استعمال را مجازی خوانند.

نکته مهم پس از ذکر دو تقسیم آن است که **اولا** دلالت واژه بر معنایی که برای آن وضع شده است (معنای حقیقی) از نوع دلالت مطابقی است. **ثانیا** دلالت واژه بر معنای حقیقی، عام بوده و همه مصداقی را که این معنا شامل آن می‌شود را دربر می‌گیرد. این سخن همان است که برخی از اندیشمندان از آن چنین تعبیر می‌کنند:

«الفاظ برای معانی کلی وضع شده‌اند» یا «الفاظ برای روح معنا وضع شده‌اند». به عنوان نمونه، واژه «میزان» بر وزن «مفعال» در زبان عربی برای هر چیزی وضع شده است که ابزار سنجش قرار می‌گیرد. روشن است که یکی از مصادیق واژه میزان همان «ترازویی» است که در بازار برای وزن کردن کالا در معامله، مورد استفاده قرار می‌گیرد ولی «ترازو بازاری» تنها معنایی نیست که واژه «میزان» برای آن وضع شده است، بلکه این واژه بر هر چیزی که معنای کلی «وسیله سنجش» را داشته باشد، اطلاق می‌شود مانند مصادیق اخلاقی و ارزشی که می‌توانند به عنوان الگویی برای دیگران قرار گیرند و دیگران در ارزشهای اخلاقی با آنان سنجیده شوند. مثلاً گفته می‌شود: «عدالت امام علی (ع) میزان دیگر عدالت‌هاست.»

نتیجه اینکه صفات کمالی مطلق مانند حیات و قدرت نیز از جهت معنایی و مفهومی از این قاعده کلی زبان‌شناختی جدا نیستند. مثلاً براساس نظر مشهور معنای کلی واژه قدرت «بودن فاعل به گونه‌ای است که انجام دادن و انجام ندادن فعل برای او برابر باشد» به این معنا که فاعل هر زمان اراده نماید، بتواند فعل را انجام دهد و هر زمان اراده نماید بتواند آن را ترک کند. این معنای کلی همان‌گونه که در مورد فاعلی به نام انسان، درست است در مورد خداوند نیز صدق می‌نماید. پس واژه «قدرت» از لحاظ مفهومی در انسان و خدا از اشتراک معنایی برخوردار است.

مطلب دیگر اینکه هر صفت کمالی مطلق که به خداوند متعال نسبت داده می‌شود، باید پس از تجرید جهات نقصی باشد که در اسناد آن به موجودات امکانی وجود دارد؛ مثلاً علم و قدرت در انسان از کیفیات نفسانی و حادث است، کم و زیاد می‌شود و...؛ حیات، به توانایی بر جذب و دفع، رشد، تعقل و تفکر، تولید مثل و مانند آن شناخته می‌شود؛ چنان که افزون بر حادث بودن، زایل می‌گردد و...، در حالی که هیچ یک از این کاستی‌ها، در اسناد این صفات به پدید آورنده جهان لحاظ نمی‌گردد. دلیل این امر آن است که پدید آورنده جهان از وجودی نامحدود برخوردار است، از این رو به صفاتی که این وجود نامحدود را محدود نماید، متصف نمی‌گردد. البته در ادامه اثبات خواهد شد که صفات پدید آورنده جهان عین ذات اوست و میان ذات او و صفات او دو گانگی وجود ندارد.

*** تذکر مهم:**

در تقسیم بندی کمالات وجودی، در این نوشتار اصطلاح «مطلق» در برابر «نسبی» به کار رفته است؛ نه «مطلق» در برابر «مقید» از همین روست که کمالات مطلق (غیر نسبی) به دو دسته «مطلق محدود و مطلق نامحدود» یا به عبارت دیگر «مطلق مقید و مطلق غیر مقید» تقسیم شده است. شاید بتوان این اصطلاح مطلق را در برابر اصطلاح مشروط نیز دانست؛ یعنی می‌توان گفت کمالات مطلق (غیر نسبی) به دو دسته «کمالات مطلق مشروط و کمالات مطلق غیر مشروط» تقسیم می‌شوند.

رابطه صفات کمالی با ذات خدا

«کمالات مطلق محدود» کمالاتی هستند که از لحاظ مفهومی، نسبت به همه موجودات کمال به شمار می آیند ولی از لحاظ مصداقی متناسب با حد و اندازه وجودی هر موجود بدان نسبت داده می شوند. مانند قدرت و حیات که در مرتبه انسان شدیدتر از مرتبه حیواناتی مانند مورچه است.

«کمالات مطلق نامحدود» نیز کمالاتی هستند که از لحاظ مفهومی، نسبت به همه موجودات کمال به شمار می آیند ولی تنها به موجودی نسبت داده می شوند که از وجود نامحدود برخوردار باشد؛ یعنی تنها به علت پدیدآورنده جهان نسبت داده می شود. مانند قدرت و حیات نامحدود

****ادامه بحث از اثبات صفات پدیدآورندهی جهان:**

پس از ذکر مقدمه‌ای کوتاه دوباره به بحث از اثبات صفات پدیدآورنده جهان بازمی گردیم. تاکنون به نتیجه زیر دست یافته‌ایم:

« پدیدآورنده جهان «علت بیرونی غیرمادی بی نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط کامل مطلق» است.

اثبات صفت علم برای خدا

یکی دیگر از صفاتی که عقل با تحلیل وجود کامل مطلق، بدان راه می‌یابد، این است که کامل مطلق، وجودی است که دارای اثر است؛ زیرا هستی‌های بسیاری را که همان موجودات جهان هستند، پدید آورده است. اکنون این پرسش رخ می‌نماید که آیا علت پدیدآورنده جهان از ویژگی «علم» نسبت به خود و دیگری برخوردار است یا خیر؟!

با تأمل در مفهوم «علم» می‌توان بدین پرسش پاسخ گفت. توضیح مطلب اینکه، هر گاه میان واقعیت «الف» و واقعیت «ب» ارتباطی پدید آید و واقعیت «الف» برای واقعیت «ب» آشکار گردد، گفته می‌شود که واقعیت «ب» به واقعیت «الف» شناخت پیدا کرد. از همین رو معنا و مفهوم علم و شناخت، چیزی جز «ظهور و آشکار شدن یک واقعیت برای واقعیت دیگر» نیست!

با توجه به این توضیح، اکنون پرسش یاد شده را بازنویسی می‌کنیم:

آیا ذات و فعل علت پدیدآورنده جهان، برای او آشکار است یا خیر؟!

این پرسش خود به دو پرسش تحلیل می‌شود:

1. آیا ذات علت پدیدآورنده جهان، برای خود او آشکار است یا خیر؟!

2. آیا فعل (آفریده‌ها) علت پدیدآورنده جهان، برای او آشکار است یا خیر؟!

اثبات علم خدا به ذات خود

از دو راه می‌توان ویژگی «علم خدا به ذات» را برای او اثبات نمود:

الف. پیش از این اثبات گردید که علت پدید آورنده جهان «کامل مطلق» است. لازمه اثبات این ویژگی برای خدا، این است که او همه کمالات مطلق را داشته باشد. یکی از کمالات مطلق «علم به ذات» است. پس خداوند باید این ویژگی را داشته باشد.

رابطه صفات کمالی با ذات خدا

ب. هنگامی که انسان به اندرون خویش مراجعه می‌کند می‌بیند که ذات او برای خودش پنهان نبوده و آشکار است و این سخن به معنای آن است که در میان معلول‌های خدا دست کم ما انسانها «علم به ذات خود» داریم. حال اگر کمالی از کمالات در «معلول» باشد چون این کمال را علت هستی‌بخش به معلول داده است، باید خود علت هستی‌بخش نیز این کمال را داشته باشد؛ زیرا اگر خود او این کمال را نداشته است، پس چگونه چنین کمالی را به معلول خود بخشیده است؟!

اثبات صفت علم به غیر برای خدا

از سه راه می‌توان ویژگی «علم به غیر» را برای خدا اثبات نمود. دو راه آن مانند دو راه است که در بحث اثبات «علم به ذات» گذشت و یک مورد آن، استدلال تازه‌ای است که تنها در مورد ویژگی «علم به غیر» مطرح می‌شود:

الف. پیش از این اثبات گردید که علت پدید آورنده جهان «کامل مطلق» است. لازمه اثبات این ویژگی برای خدا، این است که او همه کمالات مطلق را داشته باشد. یکی از کمالات مطلق «علم به غیر» است. پس خداوند باید این ویژگی را داشته باشد.

ب. هنگامی که انسان به اندرون خویش مراجعه می‌کند می‌بیند که افزون بر علمی که او به ذات خود دارد، علم دیگری نیز به افعال خود دارد، برای فهم بیشتر مطلب می‌توان به صورتهای ذهنی مثال زد که در ذهن انسان پدید می‌آید، روشن است که این صورتهای معلول خود او بوده است؛ یعنی خود آنها را پدید آورده است. همچنین علم انسان به صورتهای ذهنی خود از نوع علم او به فعل خود است که از آن می‌توان با عنوان «علم به غیر» یاد نمود و آن را کمالی برای انسان دانست. اکنون می‌گوییم اگر کمالی از کمالات مانند «علم به فعل» در «معلول» باشد، چون این کمال را علت هستی‌بخش به معلول داده است، باید خود علت هستی‌بخش نیز این کمال را داشته باشد؛ زیرا اگر خود او این کمال را نداشته است، پس چگونه چنین کمالی را به معلول خود بخشیده است؟! پس خداوند نیز باید «علم به غیر» یا همان «علم به فعل» را داشته باشد.

ج. پیش از این اثبات گردید که جهان، علت هستی‌بخش دارد. همچنین اثبات گردید که «معلول بودن» برابر با «نیازمند بودن» است و ویژگی «نیازمندی» برای معلول «ذاتی» آن است؛ یعنی لحظه‌ای نمی‌توان معلول را «بی‌نیاز» فرض نمود. از ضمیمه مقدمات، این نتیجه به دست می‌آید که وجود «معلول» وجودی جدایی‌ناپذیر از «علت هستی‌بخش» می‌باشد و نمی‌توان لحظه‌ای وجود معلول را جدای از وجود علت فرض نمود؛ زیرا اگر «وجود معلول» لحظه‌ای از «وجود علت» جدا شود لازم می‌آید در همان لحظه جدایی، «وجود معلول» به ویژگی «بی‌نیاز بودن» متصف شود و این با «ذاتی بودن نیازمندی برای معلول» منافات دارد! حال اگر میان وجود معلول و وجود علت هستی‌بخش ارتباط دائمی وجود داشته باشد معنایش این است که وجود معلول همیشه برای علت هستی‌بخش آشکار بوده و ظهور دارد و این همان معنای «علم به غیر» برای علت هستی‌بخش است.

تاکنون به این نتیجه دست یافته‌ایم: «پدیدآورنده جهان «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط کامل مطلق عالم به ذات و غیر» است.

اثبات صفت اراده ذاتی برای خدا

نکته دیگری که با تأمل در ویژگی «بی‌نیاز» نتیجه گرفته می‌شود، «تاثیر ناپذیری» یا «منفعل نبودن» کامل مطلق از «غیر» خود است؛ زیرا همه موجوداتی که «غیر» او هستند در واقع «فعل» و «معلول» او هستند، و روشن است که هیچ‌گاه «معلول» نمی‌تواند در «علت هستی‌بخش» تاثیر گذار باشد؛ زیرا تاثیر پذیری «علت هستی‌بخش» از «معلول» خود برابر با «نیازمندی» او خواهد بود که بطلان آن پیش از این گذشت. نتیجه اینکه ویژگی «تاثیر ناپذیر بودن» عبارت دیگری از وجود وصف «اراده» در علت پدیدآورنده جهان است.

توضیح مطلب اینکه در مباحث عقلی هر فاعلی که فعل از او صادر می‌شود از دو حال بیرون نیست:

الف. وجود فاعل به گونه‌ای است که هنگام انجام فعل، هیچ عامل یا عوامل بیرونی بر او چیرگی و غلبه ندارد.

ب. وجود فاعل به گونه‌ای است که هنگام انجام فعل، عامل یا عوامل بیرونی بر او چیرگی و غلبه دارد.

در صورت نخست، فاعل را «مرید» خوانند و در صورت دوم، آن را مجبور گویند.

با توجه به آنچه گذشت نتیجه گرفته می‌شود که علت پدید آورنده جهان در انجام کار خود «آزادانه» عمل می‌کند و «فاعل مرید» است نه «فاعل مجبور»!

تاکنون به نتیجه زیر دست یافته‌ایم:

«پدیدآورنده جهان «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط کامل مطلق عالم به ذات و غیر و مرید» است.»

اثبات صفت قدرت برای خدا

از سوی دیگر روشن است که در جایی که کامل مطلق، «علت هستی‌بخش» باشد بدین معناست که علت پدید آورنده جهان، «مبدأ صدور آثار و موجودات هستی»، فرض شده است.

اکنون با ضمیمه کردن دو ویژگی «تاثیر ناپذیری» و «مبدأ صدور آثار و موجودات هستی» به ویژگی «بی‌نیاز بودن» ویژگی دیگر او که همان «توانا بودن در انجام فعل» یا همان «قدرت» است اثبات می‌شود؛ زیرا اگر علت پدیدآورنده جهان «توانا» نباشد، نباید «جهان و موجودات» از او صادر می‌شدند!

تاکنون به نتیجه زیر دست یافته‌ایم:

«پدیدآورنده جهان «علت بیرونی غیرمادی بی‌نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط کامل مطلق عالم به ذات و غیر، مرید و قادر» است.»

اثبات صفت حیات برای خدا

برخی پس از اثبات دو وصف علم و قدرت برای خدا، با ضمیمه کردن این دو ویژگی دیگری به نام «حیات» را برای خدا اثبات می‌کنند. اکنون توجه به این نکته ضروری است:

اگر «حیات» را برابر با «اثر دار بودن» فاعل بدانیم با اثبات ویژگی «زنده بودن»، می‌توان وصف «حیات» را به علت پدید آورنده جهان نسبت داد و اگر حیات را برابر با فاعلی بدانیم که باید از دو وصف «علم» و «قدرت»

رابطه صفات کمالی با ذات خدا

برخوردار باشد، باید پس از اثبات «علم» و «قدرت» ویژگی «زنده بودن یا حیات» را برای علت پدید آرونده جهان اثبات نماییم.

تاکنون به نتیجه زیر دست یافته‌ایم:

« پدید آرونده جهان «علت بیرونی غیرمادی بی نیاز نامحدود یگانه‌ی بسیط کامل مطلق عالم به ذات و غیر و مرید و قادر و حی» است.

این داستان ادامه دارد ...

لوازم عقلی اثبات صفات ذات خداوند:

1. صفت غیر مادی = مجرد

1-1. نبود تغییر در ذات خدا پس هر گونه شبهه‌ای که گونه‌ای تغییر را برای ذات پدید آرونده جهان اثبات نماید، مردود و باطل خواهد بود.

1-2. زمان مند نبودن خدا؛ زیرا زمان مقدار حرکت است و با نفی حرکت زمان نیز منتفی است.

1-3. محسوس نبودن خدا

1-4. قابل اشاره حسی نبودن خدا

1-5. حجم و جرم نداشتن خدا

1-6. مکان مند نبودن خدا

2. علت هستی بخش

2-1. بالاتر بودن مرتبه وجودی از دیگر موجودات

2-2. مستقل بودن خداوند از دیگر موجودات و نیازمندی دیگر موجودات به خدا

2-3.